

باسمه تعالی

### خلاصه جلسه گذشته

فرمایشات محقق خوئی در تبیین و توضیح ترتب تمام شد و ایشان ضمن چند نکته اختلافاتی که با محقق نائینی داشتند را بیان نمودند ولی اصل مسأله را تایید کردند و نشان دادند که طلب ضدین به معنای جمع ضدین نیست زیرا این طلب یک طلب ترتبی است و طلب مهم مشروط به عصیان اهم است و لذا لازمه طلب ترتبی جمع ضدین نیست و فرمودند این نکته رئیسی ترتب است.

### اشکال محقق نائینی به کاشف الغطاء در اشتراط عزم

قبل از شروع در کلام حضرت امام، یک نکته باقی مانده است که در کفایه است و این دو نکته را باید از زبان محقق نائینی و محقق خوئی بررسی کنیم. در عبارت مرحوم آخوند ترتب دو جور بیان شده است، یک بار مشروط به عصیان اهم می شود و یکبار مشروط به عزم علی العصیان می شود و در کلمات محقق خوئی تا اینجا مسأله عصیان مطرح بود نه مسأله عزم بر عصیان و این مطلب در کلمات محقق نائینی بررسی شده است و این مطلب کاشف بیانی است که در کلام مرحوم آخوند است. یک نکته دیگر هم در کفایه بود و آن مسأله تعدد عقاب بود که مرحوم آخوند آخر بحث، این را به عنوان اشکال مطرح کردند و گفتند که لازمه ترتب این است که اگر کسی اهم و مهم را ترک کند دو عقاب می شود زیرا خطاب تکلیفی اهم مطلق است و فعلیت دارد و عصیانش عقاب می آورد و با عصیان اهم خطاب مهم، هم فعلی می شود و ترک آن عصیان است و عقاب می آورد، لذا اگر کسی هر دو را ترک کرد بنا بر ترتب دو عقاب می شود و این خودش یک مشکل در مسأله است.

مرحوم مظفر در اصول فقه عزم نیاورده است و با عصیان کار کرده است، مثل محقق خوئی که با عصیان کار کرده است و عزم را تا اینجا مطرح نکرده است در حالی که در کفایه هم عزم و هم عصیان مطرح شده است که یکی شرط مقارن و دیگر متاخر بود. محقق نائینی در اجود (تقریرات محقق خوئی از درس ایشان است) در یک عبارتی می فرماید: «من هنا يظهر ان ما أفاده الشيخ

الكبير كاشف الغطاء قدس سره من ان الأمر بالمهم مشروط بالعزم على عصيان الأمر بالأهم غير صحيح فانه عليه لا يكون الأمر بالأهم رافعاً لموضوع الأمر بالمهم و هادماً له تشريعاً فان الأمر بالأهم انما يقتضى عدم عصيانه لا عدم العزم على عصيانه.<sup>۱</sup> محقق نائینی خواسته بگوید که شرط عصیان است نه عزم بر عصیان و اگر کسی شرط را عزم دانست اشتباه کرده است کما اینکه یک تعبیر دیگر هم دارد «اما السر فی تعبیرنا بكون العصيان شرطاً دون نفس الترك»<sup>۲</sup> در واقع می‌خواهد بگوید که سه جور می‌شود ترتب را تعبیر کرد که یکی درست و دو تا اشتباه است. یکبار می‌گوید ترتب یعنی «ان عصیت فصل» و یکبار می‌گویند «ان عزم علی العصیان فصل» و یکبار می‌گوییم که شرط ترک الایم است یعنی «ان ترک الایم فصل» که شرط واقعی ترک الایم است. محقق نائینی اعتقاد دارد که فقط عصیان درست است، ترک و عزم صحیح نیست و درستی ترتب متوقف بر این است که شرط را عصیان بدانیم و در اینکه عصیان شرط است یک بیانی محقق نائینی دارد که محقق خوئی یک قسمتی از آن را قبول ندارد. محقق نائینی می‌گوید شرط مهم، عصیان الایم است زیرا با این شرط می‌خواهیم موضوع مهم را منتفی کنیم و کلام محقق خوئی در این نکته رئیسی این بود که شرط فعلیت مهم این است که عصیان الایم شرط شود و اگر عصیانی نبود موضوع منهدم شود یعنی مهمی منعقد نشود.

در جلسات قبل گفتیم که نکته رئیسی این بود که هیچ دلیلی ناظر به موضوع خودش نیست ولی هر دلیل می‌گوید متعلق من باید محقق شود لذا دلیل «أزل» نسبت به متعلق خود تحریک دارد ولی «صل» به دلیل اینکه شرطش «إن عصیت الازاله» بود نظارتی ندارد بر تحقق این عصیان که موضوع صل است و لذا در ترتب شرط را طوری درست کردیم که الایم هادماً و معدماً موضوع مهم شود و مکلف را برای تحقق ازاله حرکت بدهد و لذا تکلیف به مهم محقق و متولد نمی‌شود. محقق نائینی تعبیر به اختلاف رتبه هم می‌کند در حالیکه محقق خوئی اختلاف رتبه را منکر بود و گفت مهم متوقف بر عصیان الایم هست ولی اختلاف

۱. أجدد التقريرات؛ ج ۱؛ ص ۳۰۶.

۲. أجدد التقريرات؛ ج ۱؛ ص ۳۰۶.

رتبه‌ای در کار نیست. البته هر دو محقق مشترک هستند در اینکه در دلیل «ان عصیت فصل»، عصیان موضوع مهم و صلات متعلق است و اینکه «ازل» می‌خواهد این موضوع را هدم کند و لذا این دو تکلیف با هم منافات ندارند.

محقق نائینی می‌فرماید: نمی‌توان شرط مهم را عزم دانست، زیرا «ازل» نمی‌خواهد عزم بر عصیان را از بین ببرد و آنچه که ازل می‌خواهد خراب کند عصیان است نه عزم بر عصیان و لذا تکلیف محرک نحو متعلق است تا متعلق موجود شود و با تحقق متعلق ازل، عصیان از بین برود و لذا مصبّ بحث ما این است که شرط عصیان باشد و اگر کسی شرط را عزم قرار داد مشکل پیدا می‌کند زیرا ازل نمی‌تواند عزم را از بین ببرد و گرفتار می‌شود، لذا مرحوم کاشف الغطاء که عزم را آورده است کار را خراب کرده است و باید عصیان را بیاورد و اگر این طور شد پس عدم اهم شرط است یعنی مطلوبیت مهم در ظرف عدم اهم است و نیازی به عصیان نیست و بگو در ظرف عدم اهم تکلیف فعلی می‌شود و لذا هیچ‌گاه جمع ضدین شکل نمی‌گیرد و اگر بر فرض محال بشود اینها را جمع کرد دیگر مهم مطلوب نیست زیرا مطلوبیت مهم در ظرف عدم اهم است، پس عدم اهم شرط است زیرا دخالت عصیان به خاطر عدم است و آنچه موضوع فعلیت تکلیف مهم است عدم اهم است که رافع محذور جمع بین ضدین نیز است. البته محقق نائینی عدم را شرط قرار نداده است زیرا فرض تراحم وقتی است که شما علم به تکلیف داشته باشید و اگر عدم بگوید با جهل به تکلیف هم محقق می‌شود و آن موقع ترتب از فرض تراحم بیرون می‌رود یعنی اگر کسی علمی به تکلیف اهم نداشت باز مهم تحقق دارد در حالیکه این مورد ربطی به تراحم ندارد زیرا تراحم این بود که در وادی امتثال مکلف علم دارد ولی قدرت ندارد، در حالیکه اگر عدم را موضوع قرار دهیم هم با عدم علم و هم با عدم قدرت سازگار است و برای اینکه از کبرای تراحم خارج نشویم باید بگوییم عصیان و لذا نه می‌توان تعبیر به عزم کرد و نه تعبیر به عدم، بلکه آنچه شرط مهم و موضوع مهم است عصیان اهم است. تنها راه حل مشکل ترتب همان راه اول یعنی «ان عصیت» است لکن نتیجه عصیان اهم در بحث ما این است که اهمی نیست و تکلیف به مهم زنده می‌شود و در ظرف فعلیت تکلیف مهم، اهمی نیست و لذا جمع ضدین نداریم و بعد می‌فرماید: «أنت بعد الإحاطة بما ذكرناه تعرف ان دعوى الضرورة فى إمكان الخطابين على نحو الترتب غير مجازفة»

### اشکال محقق خوئی به محقق نائینی

محقق خوئی یک اشکال در مورد اختلاف رتبه به محقق نائینی دارند یک اشکال غیر از اختلاف رتبه هم در پاورقی دارند که حاصل این پاورقی را در مطالب درس خارج دارند.

حاصل اشکال محقق خوئی این است که ما نمی‌فهمیم چرا محقق نائینی عزم را قبول ندارد زیرا وقتی ما با اهم کار می‌کنیم یا اهم ما عبادی است یا غیر عبادی است. اگر اهم ما عبادی باشد معلوم است که عزم بر عصیان، همان عصیان اهم است زیرا عبادت قصد نیاز دارد و فرق امر عبادی و توصلی به این است که امر توصلی، به هر نحوی تحقق پیدا کند امتثال حاصل است ولی امر عبادی قصد ملاک یا قصد تقرب می‌خواهد و اگر عزم بر معصیت داشته باشد محقق نمی‌شود و لذا وقتی محقق نائینی شرط را عصیان قرار می‌دهد زیرا عصیان عدم اهم را به دنبال دارد و آن محذور را بر می‌دارد ما از ایشان سوال می‌کنیم که اگر اهم عبادی باشد که با عزم بر عصیان محقق نمی‌شود، بلکه مثل ازاله توصلی است و عزم بر عصیان مانع از تحقق نیست و لذا اهم موجود است و عزم ملازمه با عدم ازاله ندارد لذا اگر ازاله حاصل شد، یعنی با عبور آب از محل نجس خود به خود نجاست برطرف شود این اهم موجود شده است. در اهم های توصلی می‌توان فهمید که هادم جمع متنافیین عدم اهم به صورت عصیان است، ولی آیا اهم عبادی را می‌توان بدون عزم انجام داد؟ خیر! زیرا باید یک قصدی داشته باشد لذا اگر اهم ما عبادی باشد هیچ فرقی بین عصیان و عزم عصیان نیست و لذا محقق نائینی نباید به مرحوم کاشف الغطاء اشکال کند. اگر اهم توصلی باشد محقق نائینی یک مبنایی دارد که متعلق تکلیف همیشه حصه اختیاری فعل است زیرا تکلیف شکل نمی‌گیرد الا اینکه قدرت باشد که این مطلب را ایشان در بحث با محقق کرکی بیان داشتند. وقتی شما متعلق تکلیف را همیشه حصه مقدره می‌دانید پس شما حتما در حصه مقدره عزم لازم دارید و لذا اگر عزم نکنید مامور به محقق نمی‌شود زیرا مبنای شما این است و لذا اشکال محقق خوئی به محقق نائینی مبنایی است و کسی می‌تواند بین عزم و عصیان فرق بگذارد که قید قدرت را در مامور به نیاورد و اگر نیاورد در توصیلات همیشه عصیان موضوعیت دارد نه عزم ولی محقق نائینی که قائل است قدرت یک تقییدی در مامور به بوجود می‌آورد و مامور به را محدود به حصه مقدره می‌کند، نمی‌تواند بگوید عزم کافی نیست. لذا تفکیک بین عصیان و عزم علی‌العصیان صحیح نیست و

چون عدم اهم موضوعیت دارد خواه با عصیان محقق شود یا عزم بر عصیان، اگر منجر به عدم ماموریه شود کافی است و محذور را حل می‌کند و ترتب بدون جمع متنافیین شکل می‌گیرد زیرا ماموریه اهم محقق نیست چه از طریق عصیان و چه از طریق عزم. با این کلام فرمایش آخوند درست می‌شود خواه عصیان و خواه عزم باشد و مظفر فقط عصیان را گفته است به خاطر عدم. بحث اختلاف رتبه را کاری نداریم.

### جواب از اشکال محقق خوئی به محقق نائینی

مسأله تمشی قصد قربت در عبادت یک بحث فقهی مفصل است. واقع مسأله این است که در فقه با حیث عصیان هم تمشی امکان دارد و پیش آقایان ممکن است تمشی پیدا نکند ولی نزد عرف گاهی تمشی پیدا می‌کند. در فروعات فقهی یک بحثی دارند که اگر کسی علم دارد که آب غضبی است آیا با این علم، قصد قربت وضو تمشی پیدا می‌کند یا نه؟ تمشی قصد قربت در حال معصیت را در فقه باید رسیدگی کرد که اگر کسی قصد علی العصیان داشت امکان تمشی قصد قربت دارد. اگر برای کسی تمشی قصد قربت با عزم علی العصیان محقق شد لذا نمی‌شود گفت که خیلی واضح است که در عبادت، عزم علی العصیان با تمشی قصد قربت جمع نمی‌شود مخصوصا اگر قصد قربت را قصد ملاک و قصد امر ندانیم بلکه قصد تقرّب بدانیم خیلی از فقهاء فتواء می‌دهند که برای خیلی از افراد حاصل می‌شود و لذا عبادت آنها از نظر تمشی مشکلی ندارد و لذا این اشکال محقق خوئی که عبادت بودن عبادت اقتضاء دارد که عزم علی العصیان هادم عبادت است و لذا عین عدم ماموریه است در فقه محل تامل است.

ثانیا اینکه محقق نائینی فرمودند متعلق وجوب حصه اختیاری است آیا حصه اختیاری مورد نظر است یا حصه ای که عزم علی الاتیان است و حصه مقدوره با حصه ای که مورد عزم است فرق دارد و اگر محقق نائینی می‌خواست این حرف را بزند معنایش این بود که محقق نائینی در توصیلات دچار مشکل است و الان محقق خوئی اشکال می‌کند به محقق نائینی که بر اساس کلام شما توصیلات هم نیاز به قصد دارند و عزم قصد می‌خواهد و تا عزم نباشد توصیله محقق نمی‌شود در حالی که محقق نائینی آنجا درباره مسأله اختیار و قدرت بحث می‌کند نه عزم و لذا اگر ما مبنای محقق نائینی را هم قرار دهیم و بگوییم همیشه حصه

مقدوره متعلق تکلیف است حصه مقدوره حصه ای است که به حسب ذات قابل تحقق باشد و به حسب نسبتش با مکلف، مقدور باشد و نه اینکه حصه است حتما مکلف عزم بر انجامش داشته باشد تا از کانال اختیار و قدرت یک چیزی به نام عزم را گردن مکلف بیندازیم حتی در توصلیات و بگوئیم که در توصلیات بدون عزم مامور به محقق نیست. محقق نائینی دنبال این نیست.

ثواب نمی برد ولی امتثال کرده است ثواب قصد قربت می خواهد. بعضی در کلمه اطاعت حیث ثواب را می گذارند لذا وقتی می گویند مطیع است یعنی مثاب است اگر این است این آن نیست ولی اگر اسقاط امر است هست در توصلی اگر کسی رياء انجام داد اسقاط م یوشد هر چند بر ریائش عقاب می وشد و لذا در توصلی شما حصه مقدوره را مامور به می دانید ولی لازم نیست این حصه مقدوره حتما مورد عزم قرار بگیرد و لذا انصافا به محقق نائینی این طور نمی شود اشکال کرد که شرط چه عزم باشد و چه عصیان، عدم اهم محقق است. البته نظر نهایی ما در مورد عصیان و عزم خواهد آمد و فعلا طبق مدرسه محقق نائینی و محقق خوئی بحث می کنیم لذا این طوری نمی توان به محقق نائینی اشکال کرد ولی کلام محقق خوئی که گفت آنچه مشکل ترتب را برطرف می کند این است که فعلیت طلب اهم و مهم در زمان واحد به معنای جمع این دو نیست زیرا مطلوبیت مهم مشروط به عدم اهم است و این عدم اهم را با عصیان درست می کند نه با عزم بر عصیان، زیرا ملازمه ای بین عصیان و عزم وجود ندارد.

محقق خوئی می گوید با عزم بر عصیان عزم بر عدم اهم داری و عصیان محقق شده است وقتی عزم بر عدم فعل داری عزم بر فعل نداری و لذا عبادت منتفی می شود. مکلفی که عزم بر عصیان دارد دیگر عزم بر فعل ندارد و لذا دیگر نمی تواند عبادت کند. محقق نائینی اشتراط عزم بر عصیان را نیاورد زیرا عزم بر عصیان گاهی وقت ها با وجود اهم جمع می شود. محقق خوئی می گوید این در عبادت قابل جمع نیست زیرا عبادت قصد می خواهد و می خواهد این قسمت از کلام محقق نائینی را رد کند و بگوید که وقتی مکلف عزم علی العصیان دارد مامور به تبعیدی ندارد و عزم علی العصیان با وجود جمع نمیشود لذا اشکال شما بر کاشف الغطاء وارد نیست. در عبادت وقتی مکلف عزم علی العصیان دارد مامور به ندارد.

سوال: اگر کسی گفت عزم علی العصیان اعم است از عدم عزم و عزم عدم و عزم علی العصیان کرده است ولی این رابطه اش تساوی نیست؟

جواب: شما گر عزم کردی با مولی مخالفت کنی به دلیل اینکه حیث تعبدی، حیث قصد قربت است و این با عزم علی العصیان جمع نمی‌شود.

سوال: اگر عزم علی العصیان با وجود عزم و عدم عزم جمع شد؟ وجود عزم بر اطاعت؟

جواب: عزم بر عصیان با وجود اطاعت جمع نمیشود. نمی‌توان گفت عزم بر اطاعت دارم و عزم بر عصیان هم دارم. مثلاً اگر شما عزم کردی ازاله نکنی و فرض کردیم که ازاله عبادت است دیگر شما وجود اطاعت نداری به دلیل اینکه عبادت است و عبادت متوقف بر قصد قربت است شما وقتی عزم بر عصیان داری، نتیجه‌اش عدم اطاعت است. محقق خوئی گفت در توصلی می‌توان فرض کرد عزم بر عصیان باشد ولی مامور به محقق شود ولی در تعبدی نمی‌شود زیرا تعبدی قصد می‌خواهد.

ما خواستیم به محقق خوئی بگوییم که اگر تمرکز کلام شما سر حیث قصد قربت است قصد قربت با عزم علی العصیان قابل جمع است زیرا قصد قربت عرفی یعنی یک کاری را برای خدا کردن که با عزم علی العصیان جور در می‌آید.

سوال: شما دارید این کلام را سر دو چیز جاری می‌کنید نمی‌شود که در یک چیز هم عزم بر معصیت باشد و هم قصد تقرب باشد؟

جواب: عرفاً کسی ممکن است تمشی قصد قربت کند در همان موردی که عزم بر معصیت دارد. اگر مشکل شما نفس تحقق قصد قربت است ما نشان می‌دهیم یک کسی در همان حالی که در حال معصیت است قصد از او متمشی می‌شود. اگر مشکل شما با نفس قصد قربت است ما به شما نشان می‌دهیم که در فقه از یک مکلفی تمشی قصد قربت در همان فعلی که عزم بر معصیت دارد عرفاً می‌آید، ولی اگر منظور شما از قصد قربت، قصد امر است و تمرکز سر امر باشد یعنی کسی بگوید من هم عزم بر معصیت امر دارم و هم قصد اطاعت امر کنم اینجا اشکال محقق خوئی وارد است. قصد عرفی در فقه به خصوص اگر قصد قربتی باشد که فقها فتوا می‌دهند یعنی تقرب الی الله این تقرب الی الله با عزم علی المعصیت در همان مورد عرفاً قابل جمع است. اشکال ما در واقع اینجا فقط این بود که اولویت تعبدی نسبت به توصلی را از آقای خوئی بگیریم ما قبول داشتیم که تساوی

دارند و با اعمیت کار نکردیم و گفتیم کقصد معصیت با قصد قربت در یک مورد یک جا اعمیت ندارد ولی ما به محقق خوئی می گوییم که قصد قربت را قصد تقرب عرفی بگیرد تمشی قصد قربت با عزم علی المعصیت مشکلی ندارد.

بله ما در فقه بالاتر می گوییم که تمشی قصد قربت با معصیت خارجی هم عرفا قابل جمع دارد یعنی فعل واحدی وجود دارد که معصیت است ولی ممکن است برای یک کسی در همین مورد هم قصد قربت بیاید. بحث ما اینجا که سر عزم علی المعصیت است و لذا اولویت در کار نیست و ما این ملازمه را قبول نداریم. با محقق نائینی اگر در توصلی خواستید کار کنید ایشان انصافا حصه اختیاری را می گوید نه حصه ای که حتما عزم درونش باشد و الا محقق نائینی نخواستند باب توصلی را در فقه جمع کند. این نکته اول بود.<sup>۳</sup>

---

<sup>۳</sup> . این مسأله که استاد می فرمایند برای ما حل نشد و مشخص نشد که کجای فقه فقها فرمودند که عزم بر عصیان با قصد قربت جمع میشود یا حتی معصیت با قصد قربت به معنای قصد تقرب عرفی جمع می شود و بین وحدت موردی و ماموریهی فرق است؟